

حکایت برخی گزاره‌های تاریخی حکایت عجیب و غریبی است. گاه یک جمله با همه کوتاه‌اش آنقدر در معرفی یک جریان و یک پدیده موفق است که هیچ حرف و بحث اضافی نمی‌طلبد. مثلا اگر کسی بخواهد بی‌خبری درباریان از وضع فلاکت‌بار مردم قرن ۱۸ فرانسه را به تصویر بکشد، جمله‌ای واقعی‌تر از آنچه ماری آنتوانات، ملکه لوثی شانزدهم گفته بود را می‌تواند بیابد؟ او در پاسخ به گزاره «مردم نان ندارند بخورند»، گفته بود: «خب! شیرینی بخورند».

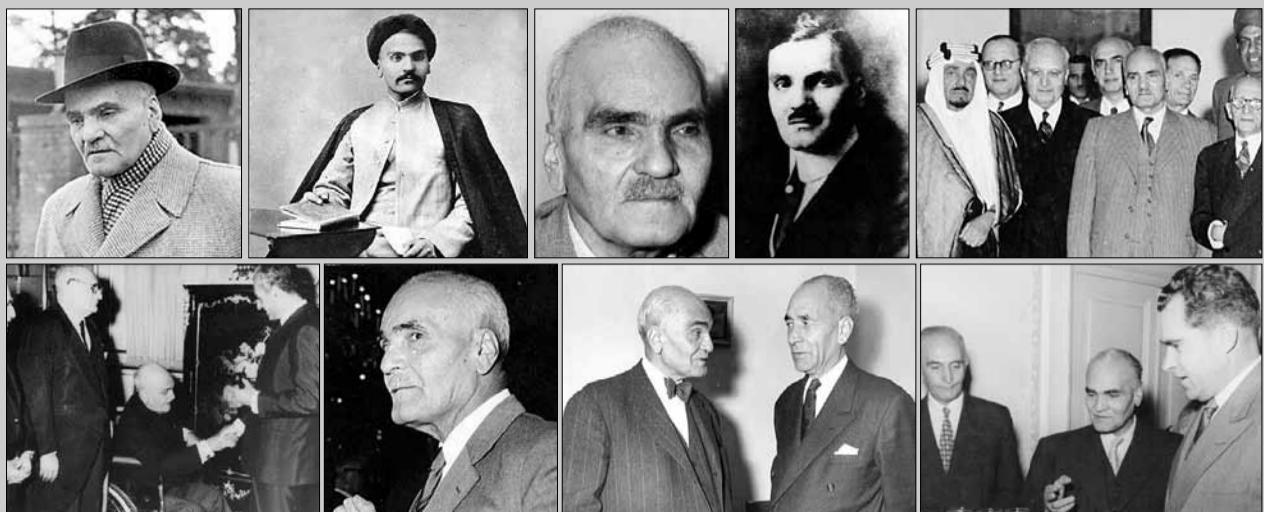
حکایت «بی‌خبری» برای ما حکایت غریبی نیست. ماجراهای سیاسی و اجتماعی ۱۵۰ سال اخیر جامعه ایرانی - که متأثر از عصر روشنگری و البته با تأخیر رخدادهای فراوانی را تجربه کرد و باز در حال تجربه کردن است - خود گویای یک بی‌خبری در میان گروه‌هایی از ما است. ما که به عنوان یک واحد انسان ایرانی معاصر، تلاشی برای آگاهی، استفاده و عبرت از تجربه‌های پیشین نکرده‌ایم و در مقطعی تاریخ را با همه تلخی‌هایش تجربه کرده‌ایم.

نادیده گرفتن زبان‌های روشنفکری ایرانی، یکی از این اشتباهات مکرر است. روشنفکری مصطلح در ایران که به تعبیر بسیاری «بیمار متولد شد»، بی‌تردید از خطاکارترین و افت‌زاترین نوع روشنفکری در جهان است. یک روشنفکری آمیخته با ارتجاع که فقط تلاش کرده در ظاهر آنچه باشد که متأثران از او به شکلی تیبیسکال از او می‌خواهند. به این معنا روشنفکری در ایران حتی «خودش» هم نیست و بیگانگی او نه تنها نسبت به جامعه‌اش که حتی در مواقع متعدد در تضادی عجیب با خودش اتفاق می‌افتد. هویت او همین‌جا دچار خدشه می‌شود. هویتی نمی‌ماند؛ چرا که آنچه از «خود» و «ذات» انسانی فرد می‌تواند منشا هویت او باشد، به جهت حفظ ظاهری که یک محفل و مجلس خاص دوست دارد، کنار گذاشته شده است و فقط یک «تیپ» مانده و یک «بست». همین زست اساسا او را بی‌نیاز از دانش می‌کند. دانشی که به او پرنسپب نخبگی و فرهیختگی داده است، فدای ظاهر پرفیش می‌شود و هیچ نمی‌ماند. مردم هم که از ابتدا در میان محاسبات و معادلات روشنفکرانه‌اش نبوده‌اند. محاسباتش از همین‌جا به غلط می‌افتد. چون جامعه‌ارمنی شناسد، نسخه‌هایش هم به درد جامعه نمی‌خورد و چون بشدت ظاهر‌گراست، نسخه‌هایش هم عمق ندارد و بیشتر مبتنی بر ظاهر است. توصیه‌هایش عموما رفتاری، ظاهری و فاقد مناسبات جامعه‌شناختی و روانشناختی است چون در محفل و عموما محافل شهبمدرن زیسته است، بسوم خود را نیز نمی‌شناسد و این مشکل نسخه‌هایش را دوچندان می‌کند. انزوای روشنفکری البته به معنای بی‌تأثیر بودنش نیست. برای روشنفکر هدف وسیله را توجیه می‌کند. خود نانشناخته و احتمالا نامحبوب است و به خاطر همین به هر صورتی تشبث پیدا می‌کند و هر ابزار و وسیله‌ای را دستاویز می‌کند که به هدفش برسد و تنها از همین راه است که می‌تواند مردم را به خطا بیندازد و نشان داده در این مسیر نیز همیشه ناکام نبوده است.

برگردیم به ماجرای همان گزاره‌هایی که گاه در معرفی یک پدیده و یک جریان به اندازه ده‌ها کتاب و مقاله موثرند. مثل همان جمله ماری آنتوانات. «ایرانی باید ظاهرا و باطنا، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس». این جمله معروف حسن تقی‌زاده، به اصطلاح روشنفکر ایرانی در همه این سال‌ها معرف خوبی برای جریان روشنفکری بوده و هست. چندباری البته رسانه‌های منتسب به نومحافظه‌کاران امروز و تجدیدنظرطلبان دیروز، تلاش کردند او را از این گزاره میرا کنند اما به شهادت آنچه خود در شماره اول مجله کاوه در ژانویه ۱۹۲۱ می‌نویسد، او این عبارات را با اعتقاد راسخ نوشته است. امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوا باید در راه آن بکوشند ۳ چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بالشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب توان خواند، دوم اهتمام بلبغ در ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تمعیم آن و سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس.. این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنین برای آنان که به واسطه تجارت علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم‌عقیده‌اند که ایران باید ظاهرا و باطنا و جسما و روحا فرنگی ماب شود و بس!

هم‌طور که می‌بینید این عبارات بی‌کم و کسر چیزی از آن

تصور همیشگی درباره تقی‌زاده نمی‌کاهد و اتفاقات مقوم همان پیشینه ذهنی درباره او است که به شکلی افراطی غرب‌گرا و غرب‌زده بوده است. او حتی خود سسال‌ها بعد، بی‌آنکه از سیدحسن تقی‌زاده را شاید بتوان سیاستمداری نامید که فارغ از تغییرات سیاسی، همواره خود را در متن سیاست و در کنار صاحبان قدرت نگاه داشت. فردی که نامش با ۳ برهه حساس تاریخ ایران یعنی انقلاب مشروطه، سلطنت رضاشاه و دوران پهلوی دوم گره خورده و بویژه در دوران انقلاب مشروطه و حکومت ۱۶ ساله رضاشاه حضوری فعال در عرصه سیاسی داشت. تقی‌زاده در واقع فردی تربیت شده در سنت فکری روشنفکرانی همچون میرزا ملکم‌خان بود تا جایی که در کتاب خاطراتش اشاره می‌کند: «..خواندن کتب طالبوف و آنچه نظیر آنها به دست می‌آمد و مخصوصا نوشته‌جات میرزا ملکم‌خان که از هر چیز بیشتر این یکی در من تاثیر عظیم نمود.. باید بگویم از اوایل مایه اطلاعات و فهم سیاسی من صدی هشتادش از میرزا ملکم‌خان بود. از همه جا کتاب‌های او را پیدا کرده و می‌خواندم. در مسیر زندگی سیاسی من تأثیر عمده‌ای کرد. شاید خیلی اشخاص دیگر هم تحت تاثیر حرف‌های او قرار گرفتند.» (ایرج افشار، زندگی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۶ و ۲۸). تاثیرپذیری از ملک‌خان به عنوان یکی از چهره‌های سرشناس روشنفکری سکولار، از او نیز در نهایت روشنفکری غیرمذهبی ساخت. ملک‌خان که اعتقادی راسخ به افکار فراماسونی داشت، فراموشخانه را به سبک لژهای



**سودایی که حسن تقی‌زاده ۱۰۰ سال پیش در سر می‌پروراند!**

# باید کوشش کرد آمریکا را به ایران آورد

نوشته‌اش در شماره اول نشریه‌اش(کاو) توبه کند، در سخنرانی باشگاه معلمان می‌گوید: «ینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران (اگر هم فردی بده خطا و افراط) پیش قدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند نخستین نازنچک تسلیم به تمدن فرنگی را ۴۰ سال قبل بی‌پروا انداختیم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به‌جای تعبیر «اخذ تمدن غرب» پوست‌کنده‌فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری، باطنی، جسمانی و روحانی را واجب شمردم.»

و البته بعد توضیح می‌دهد: «چون این ملت‌ها بی‌اندازه نسبت به ملل مغربی در علم و تمدن عقب‌مانده و فاصله بین آنها بی‌تناسب زیاد شده بود وقتی تکلیفی خورده و این بعد مسافت را درک کردند و چشم‌شان در مقابل درخشندگی آن تمدن خیره گردید، گاهی پیشروان جوان آنها یکباره بدون تأمل زیاد و تمیز و تشخیص بین ضروریات درجه اول تمدن و عوارض ظاهری آن اخذ همه اوصاف و اصول و ظواهر آن را چشم بسته و صد

درصد و در واقع تسلیم مطلق و بی‌قید به آن تمدن غربی را لازم شمرده و دل به دریا زدند و آن را تشویق کردند و خواستند به یک جهش آن فاصله را طی کرده، خود را به کانون تمدن جدید که در هزاران سال تکامل یافته بود بینازند.» همانطور که می‌بینید برخلاف آنچه برخی از آن به تنبه و توبه تقی‌زاده یاد می‌کنند، آنقدرها هم بوی توبه از این سخنان به مشام نمی‌رسد. حال آنکه از این جنس اظهارات حسن تقی‌زاده کم نیست. او در نامه‌ای به محمود افشار در سال ۱۳۰۰ و پس از شکست آلمان‌ها در جنگ می‌نویسد: «اگر مطلب عمده که به عقیده اینجانب کشیدن آمریکایی‌ها به ایران و دست دادن

سیدحسن تقی‌زاده در ۱۲۵۷ شمسی در تبریز متولد شد و در ابتدا تحصیلات خود را با دروس مذهبی آغاز کرد. سپس در اوایل جوانی تقی‌زاده با اندیشه‌های روشنفکران شهبمدرن آن زمان همچون میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، طالبوف و روزنامه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور همچون اختر، ثریا، حبل‌المتین و حکمت که به تبریز می‌رسید، آشنا شد و در همان راستا بشدت علاقمند به اندیشه‌های سیاسی اروپا، مشروطه‌خواهی و افکار تجددطلبی شد. بدین منظور او برای آشنایی بیشتر با نهضت‌های جدید، در ابتدا به قفقاز و ترکیه سفرهایی کرد و سپس در بیروت به خواندن فرانسه و انگلیسی پرداخت. بدین ترتیب تقی‌زاده در آنجا با ظاهر اندیشه‌های مدرنیسم و تجددخواهی بخوبی آشنا شد و در ادامه به تبریز بازگشت و به همراه محمدعلی خان تربیت‌با سازماندهی عده‌ای از آزادی‌خواهان و تعدادظلم‌اند بکتاب «کنجینه فنون» درپراختند که اصحاب این نشریه تماماً تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه قفقاز و امپراتوری عثمانی و غرب بودند (سیدحسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، صص ۱-۲۶) پس از مدتی با شدت یافتن نهضت مشروطه، تقی‌زاده که دلگرفته تفکرات آزادی‌خواهانه و

توبه تقی‌زاده یاد می‌کنند، آنقدرها هم بوی توبه از این سخنان به مشام نمی‌رسد. حال آنکه از این جنس اظهارات حسن تقی‌زاده کم نیست. او در نامه‌ای به محمود افشار در سال ۱۳۰۰ و پس از شکست آلمان‌ها در جنگ می‌نویسد: «اگر مطلب عمده که به عقیده اینجانب کشیدن آمریکایی‌ها به ایران و دست دادن

## مشروطیت؛ فرزندان روحانی انگلستان!

تجددطلبانه غرب شده بود، به صف مشروطه‌خواهان غرب‌گرا پیوست. این گروه از مشروطه‌خواهان بر خلاف مشروطه‌خواهان مذهبی، خواستار حکومتی در چارچوب فرهنگ غرب بودند، حکومتی که در قانون اساسی و همچنین شورای ملی و… غرب را الگوی خود قرار داده باشد. در واقع این گروه از روشنفکران غرب‌گرای شهبمدرن به رهبری تقی‌زاده، مشروطه را همان گونه می‌خواستند که در غرب رواج داشت و نه هماهنگ با فرهنگی شرقی و اسلامی که در ایران رواج داشت. به عنوان مثال تقی‌زاده در یکی از سخنرانی‌هایش در مجلس می‌گوید: «مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا به زحمت چندین ساله اختراع کردند و هر چیز اختراعی را بخواهیم از مآخذش برداریم، باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم. اگر ما ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم ولکن یکی از چرخ‌های آن را ننگازیم، کار نخواهد کرد.» (حمدمصداق مرتضائی، جریان‌های فکری مشروطیت: تمایزات فکری مشروطه‌خواهان مذهبی و غرب‌گرا، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۲). بدین ترتیب تقی‌زاده به عنوان یکی از روشنفکران شهبمدرن دوران مشروطیت سه هیچ روی به فرهنگ و باورهای دینی ایران توجه نداشت و تلاش داشت قانون اساسی کشورهای غربی را عینا الگوی خود قرار دهد. این اعتقاد به



آنها در ادارات است است سر بگیرد، عن قریب کارها به جاده اصلاح می‌افتد. باید آنچه ممکن است کوشش کرد که آمریکا را به ایران کشید. امتیازات داد. مستشارهای مالی و فواید عامه و زراعت و تجارت و طرق و شوارع و تلگراف از آنها آورد، مدارس آمریکایی را تقویت کامل کرد.» این اتفاق البته نزدیک به ۳۰ سال بعد و با یک کودتاه شدت بیشتری می‌گیرد اما الگوه که تقی‌زاده پیش‌بینی کرده که «عن قریب» کارها به جاده اصلاح می‌افتد، نمی‌شود. آمریکایی‌ها می‌آیند، کودتا می‌کنند، نفت را می‌برند و اتفاق خاصی برای صلاح مملکت نمی‌افتد. او همچنین می‌نویسد: «بهترین راه برای حفظ مایه‌های گرانبهای میراث ملی آن است که ملل شرقی تمدن مغربی را با مصالحه و شرایط آبرومندانه تسلیم، استقبال کنندو بدین‌وسیله آنچه را از اصول ملی که ممکن است نجات داد، دست نگاه دارند. این جمله مخالف، از جمله ره استیلاکننده تاریخی از ترک، مغول و عرب عظیم‌تر بوده و به‌قدری مقاومت‌ناپذیر است که حتی زبان و دین هم که آن رکن بزرگ صیغه مخصوص ملل شرقی است باید برای حفظ خود از زوال مطلق و پامیالی کامل با تمدن مغربی که به عقل و علم تکیه داده و از نوک یا تا سر دندان مسلح به انواع اسلحه منصوره از نفت و… است صلح و مدارا کرده و کنار بیاید و گذشت‌ها بکند.» (مقالات تقی‌زاده، جلد سوم زیر نظر ایرج افشار- تهران ۱۳۵۲، ص ۸۲)

جلال‌آل‌احمد در خدمت و خیانت روشنفکران می‌نویسد: «یک واقعیت موجود است و آن اینکه روشنفکر غرب‌زده ما به وسوسه حکومت‌های وقت از همان اول که در فرنگ درس



تقلید در تدوین قوانین مجلس و دبلیاخنگی به غرب به حدی بود که پس از شروع استبداد صغیر و به توب بستن مجلس، تقی‌زاده برخلاف حرف‌های خودش که مردم و نمایندگان را به مقاومت و دفاع تشویق می‌کرد به سفارت بریتانیا پناه برد و در نامه‌ای به آن سفارت پس از ستایش‌های فراوان از تمدن انگلیس، یادآور می‌شود: «مشروطیت فرزند روحانی انگلستان است. چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته و به یاد آن مهربانی‌های سابق منتظر آن ملت نجیب و آن دولت لیبرال هستند.» (ایرج افشار، اوراق تازه‌باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، صص ۷۹-۱۰۳). این جملات خود نشان از خود کوچک‌بینی و دبلیاخنگی و علاقه شه‌روشنفکران به غرب و تمدن آن است که تقی‌زاده تنها نمونه و نمادی کوچک از افکار آنهاست.

ایشان می‌گفتند گزینش از تمدن غرب غیرممکن است و راه به جایی نخواهد برد.» (حسین آبادیان، روزنامه کاوه: رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۳۸۴، سسال ششم، شماره ۱، صص ۹۲-۹۳) برای تداوم این مسیر تقی‌زاده و همراهانش به جای تکیه بر آرمان‌های مشروطه همچون آزادی و مشارکت مردم، بر سیاست شکل‌دهی دولت مطلقه و کاربرد مشتت آهنین تأکید کردند. آنها دریافته بودند با به کارگیری حکومت مقتدر مرکزی، برنامه‌های غربی‌سازی در حوزه‌های مختلف از جمله جدایی دین از سیاست، مساله پوشش و حجاب، پذیرش بی‌چون و چرای تمدن غرب و

هیچ‌وجه حاضر نبودند از سنت‌های دینی خود دست بکشند…» (موسی نجفی و موسی حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ نهم، ۱۳۹۳، ص ۴۶۹). تلاشی که برای رویارویی با این سنت‌ها از سوی روشنفکران به اجرا گذاشته شد، نهایتاً به شکست انجامید. با توجه به شکست در عرصه فرهنگی، «این گروه تنها راه‌حلی که برای رفع موانع از سر راه تجدد ایران می‌دیدند، توسل به زور بود و معتقد بودند حتی با محروم کردن مردم از آزادی هم که شده، باید نهادهای جدید را وارد ایران کرد.. به جای پرداختن به خردورزی و گشودن باب گفت‌وگو و تفاهم، این گروه از حکومت مطلقه و دیکتاتوری حمایت می‌کردند و در این زمینه بشدت متأثر از اوضاع اروپای دوران جنگ اول جهانی بودند.» (حسین آبادیان، نظر به‌پردازان استبداد منور، فصلنامه مطالعات تاریخی، ۱۳۸۴، شماره ۶، صص ۱۵۳) روشنفکران بسیاری در این دوره با انتشار روزنامه‌ها و مجلات مختلف در داخل و خارج از کشور، به دنبال ترویج و اشاعه اندیشه‌های خود بودند. «یکی از مهم‌ترین این روشنفکران سیدحسن تقی‌زاده از گردانندگان روزنامه کاوه بود که در زمره گردانندگان کمیته ملی ایران هم به حساب می‌آمد. گردانندگان این روزنامه معتقد بودند که دستاوردهای تمدن جدید غرب را باید کلاما اخذ نمود و در ایران رواج داد.

تمام دبستگی‌هایش را می‌کند و از فراز قرن‌ها، قرن‌هایی که همراه با آدم‌های خرد، زنجیروار سلسله علت و معلول روزگار فعلی را ساخته است، پرواز می‌کند و بر هزاران سال قبل خیزر بر می‌دارد. و اگر در تاریخ واقعی ملت خود چنین روزگاری را نیابد، به سوی افسانه‌های کهن می‌رود.» (مرتضی مطهری: خدمات متقابل اسلام و ایران، پیش‌گفتار)

تقی‌زاده که کمی پیش از آغاز تاج‌گذاری رضاخان به عنوان «شاه»، به ایران بازمی‌گردد، با تقویت رویکردهای پیشین، به تعبیر یکی از مقالات تاریخی، دیکتاتوری رضاخان را منور می‌کند. در مقاله دیکتاتوری منور به روایت روشنفکران ایرانی می‌خوانیم: با روی کار آمدن رضاخان روشنفکران ایرانی ماه عسل ورود خود به عرصه قدرت را جشن گرفتند در آن زمان روشنفکران سکولار و غرب‌گرای ایرانی تصور می‌کردند در دوران حکومت رضاشاه، آنان به متن عرصه سیاسی و سیاست‌گذاری خواهند آمد و زمام امور را در دست خواهند گرفت. تقی‌زاده، کسروی، تیمورتاش، فروغی، اردشیر جی، نصرت‌الدوله فیروز و بسیاری دیگر از چهره‌هایی که در زمره نخستین حامیان فکری رضاخان قرار می‌گرفتند و بعدها تحت عنوان جریان‌های روشنفکری یا به اصطلاح منورالفکرها شناخته شدند، بر این باور بودند که تز دیکتاتوری منور، تنها راه برون رفت کشور از فضای بی‌ثباتی و بحران روپایشی پس از مشروطه است. در تاریخچه این اصطلاح آمده است که «استبداد منور که استبداد خیر‌خواه‌نیز خوانیده می‌شود، شکلی از حکومت در قرن هجدهم میلادی است که در آن پادشاهان مطلق با الهام از روشنگری به دنبال اصلاحات حقوقی، اجتماعی و آموزشی بودند. آنها به طور معمول به دنبال برقراری اصلاحات اداری، تساهل دینی و توسعه اقتصادی بودند اما آن دسته از اصلاحاتی را که می‌تواند حاکمیت آنها را تضعیف یا موجب اخلال در نظم اجتماعی شود پیشنهاد نمی‌کردند.»

تقی‌زاده در عصر رضاخان به مناصب مهمی چون استانداری، وزیر مختار، سفارت و وزارت رسید. در برنامه‌هایی که رضاشاه از آن به عنوان «اصلاحات و توسعه» یاد می‌کرد، همکار نزدیک او بود. وی دی ۱۳۰۷ به توصیه تیمورتاش وزیر دربار رضاخان، والی خراسان شد، تیسر ۱۳۰۸ به عنوان وزیر مختار ایران علام لندن شد و در فروردین ۱۳۰۹ به عنوان وزیر طرق و شوارع – وزیر راه – به کابینه مخبرالسلطنه هدایت راه یافت. مرداد همان سال با حفظ سمت وزیر راه، تقی‌ زاده جلال‌آل‌احمد نام عالی‌قدر روشنفکران ایرانی که به تعبیر جلال‌آل‌احمد در دقایق پایانی به جای اینکه طرف مردم را بگیرند، طرف سلطنت را گرفته بودند، دوامی نمدارد و هریک از آنها که به نوعی با خوش‌رقمی تلاش داشتند تغییرات مدنظر خود را در دستور کار قرار دهند، با غضب همایونی به کناری زده می‌شوند. خوش‌رقص‌ترین این افراد حسن تقی‌زاده است که با یک امضای ننگین به چپروی منفور و مغضوب ایرانیان بدل می‌شود. او در سمت وزیر مالیه بود که در ۱۳۱۲ قرارداد داری را با شرایطی خلاف منافع کشور تجدید کرد. او که ریاست هیات نمایندگان ایران برای مذاکره با شرکت نفت جهت تعدیل امتیازنامه استعماری داری را عهده‌دار بود، با این امضا موچی از لعن افکار عمومی را تا پایان به جان خرید. تقی‌زاده تصمیم این قرارداد را به عهده رضاشاه دانسته و خود را «الث فعل» او تلقی کرده است ولی طیف وسیعی از نمایندگان مجلس او را «عامل دشمن» خواندند. یک تاریخ نگار آمریکایی با اشاره به جنبه‌های مختلف تحلیل امضای تقی‌زاده می‌گوید: استعفا کردن بهتر از امضای قرارداد شرم‌انگیز بود.

در کنار این رفتارهای سیاسی متعدد تقی‌زاده در تناقض آشکار حتی با ملیون است. درست در شرایطی که جنبه ملی، دکتر مصفق و آیت‌الله کاشانی به دنبال ملی کردن صنعت نفت هستند، به عنوان سناتور در نخستین انتخابات سنا وارد این مجلس فرمایشی می‌شود. او تا سال ۴۶ در این سمت می‌ماند. ۶ سال از این مدت از جمله دوره بحرانی ملی شدن صنعت نفت را رئیس سنا و از مخالفان ملی شدن صنعت نفت است.

چند سال قبل از ملی شدن صنعت نفت رزم‌آرا، یکی از همان جملات و گزاره‌های معروف را که می‌توان به عنوان عرف یک جریان یا پدیده از آنها یاد کرد بر زبان می‌آورد که بسیار شبیه خواسته تقی‌زاده مبنی بر «از سرتا با فرنگی مآب شدن» است. رزم‌آرا در مجلس می‌گوید: «ها لیاقت لوله‌نگ‌سازی (اقتباه گلی) هم نداریم. ۵۰ سال است آن را می‌سازیم ولی ترقی نکرده‌ایم؛ ما چطور می‌توانیم خودمان صنعت نفت‌مان را اداره کنیم؟». جمله‌ای که نشانه روشنی از ادامه حیات تفکر امثال تقی‌زاده است، جمله‌ای که این روزها هم ناشی از همان بی‌خبری تاریخی و عدم استفاده از تجربه تاریخی تکرار می‌شود و بعضاً خریدار پیدا می‌کند و وضع را شبیه روزهای افسرده ایران می‌کند. وضعی که ما را به عقب برمی‌گرداند.

فاصله گرفتن از اصول و ارزش‌های فرهنگ و تمدن ایرانی و … با سهولت و سرعت بیشتری به انجام خواهد رسید. تقی‌زاده و نزدیکان فکری او در حالی که ادعای روشنفکری داشتند با دست خود در همراهی با قدرت‌های بین‌المللی بویژه انگلستان، مشروطه، این دستاورد بزرگ تاریخ ایران را زیر پا گذاشتند و رأی به تشکیل حکومتی دادند که گمان می‌کردند می‌تواند به زور تحکم، از ایران جامعه‌ای مدرن و غربی بسازند؛ حکومتی که ریشه فکری آن به ایده‌ای به نام «دیکتاتوری منور» برمی‌گشت. منبع: بخشی از یادداشت دیکتاتوری منور به روایت روشنفکران ایرانی، موسسه مطالعات و تاریخ معاصر ایران

